

حقیقت معرفت، شناخت شهودی ذات و آثار ذات حق

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
و صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ
وَ عَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ اللَّعْنَةَ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

معرفتی یا مولای دلیلی علیک و حبی لک شفیع الیک و انا واثق من دلیلی بدالتک و ساکن من شفیع الی شفاعتک

شناخت من به تو ای مولای من، راهنمای من به سوی تو است و محبت من به تو، شفیع من در نزد تو است و من اطمینان دارم که این دلیل مرا به سمت تو دلالت و هدایت خواهد کرد، اطمینان دارم. و این شفیع که در پیشگاه تو عرضه داشتم که عبارت است از همان محبت من به تو، این شفیع با کمال آرامش و طمأنینه و سکون و آرامش خاطر، مرا به شفاعت تو خواهد رسانید و به شفاعت تو متصل خواهد کرد.

راجع به مسئله معرفت، خدمت رفقا مطالبی عرض شد و مسئله تا حدودی روشن شد که میزان ارزش انسان به مقدار شناخت او است از عالم حقایق و عالم واقع. و به هر میزان که شناخت او بیشتر باشد درجه او بالاتر است و این شناخت به همین سهولت برای کسی حاصل نمی شود و با خواندن کتاب برای انسان به دست نمی آید. بله! کمک و راهنمایی می کند و موانع را برمی دارد ولی این شناختی که مورد نظر امام علیه السلام است، این شناخت تحصیلش راه خاصی را می طلبد و رسیدن به او مسیر خاصی را طلب می کند. این شناخت شناخت واقع و شناخت حقیقت عالم وجود است و شناخت ذات اقدس پروردگار و آثار ذاتی و وجودی او و کیفیت تراوش حقیقت وجود توسط اسماء و صفات کلیه در مظاهر جزئی، شناخت یعنی این. و الا با صرف تدریس و تدرّس و تعلیم و تعلّم و مطالعه، محفوظاتی

برای انسان حاصل خواهد شد و این محفوظات نمی‌تواند در وجود انسان به نحوی رسوخ و نفوذ کند که آن حالت جهل را که حاکم بر نفس است و بر محور تخیلات و توهمات و احساسات قرار دارد عوض کند و تغییر بدهد اگر این طور بود پس بنابراین همهٔ علما می‌بایستی مصون از خطا باشند چون به اندازهٔ کافی درس خواندند. همهٔ فضلا باید معصوم باشند چون آن مقداری که برای رفع خطا و اشتباه از متون و ادله در دست هست کفایت می‌کند، کفایت می‌کند. در حالی که ما می‌بینیم بزرگان از ما دچار اشتباهات بزرگ شدند دچار خطاهای بسیار بزرگ شدند.

علمی که ما برای رسیدن به معارف و مبانی شریعت باید به دنبالش برویم اینها علمی است که عقل را در رسیدن به مقصود هدایت و کمک و مساعدت می‌کند ولی از آن جا که آن هویتی که این علوم را به کار می‌گیرد و برای رسیدن به اهداف و مقاصد مورد استفاده قرار می‌دهد آن هویت هویتی است آمیخته با وساوس و تخیلات و امیال و غرائز و صفات مستحسنه و سیئه و چون این هویت و حقیقتی که این علوم را به کار می‌گیرد یک همچنین خصوصیتی دارد لذا انسان نمی‌تواند به نتایج و تراوشات حاصله از استعمال و استفادهٔ این علوم توسط این افراد اطمینان پیدا کند، نمی‌تواند. در مورد احکام استنباط و اجتهاد احکام که خب ما می‌گوییم، نتایج استنباط و اجتهاد تمام اینها ظنی هستند غیر از یک عده از احکامی که این احکام ضروری هستند، بقیه هم ظنی هستند. چون یا ظن در دلالت است یا ظن در طریق. کدام مجتهدی آمده است و روایات را بر آن مبانی معرفتی که متخذ از عالم وحی و عالم شریعت و عالم ملاکات باشد انطباق داده و صحت و سقم احادیث را بر اساس انطباق با آن ملاکات تشخیص داده؟ کی آمده یک همچنین کاری کرده؟ بله! الا شد و ندر، خب افرادی ممکن است در این مسیر در این دوره در این تاریخ، تک و توکی بودند که از آن نور باطن و چراغی که خدای متعال در نفس آنها روشن کرده بود برای وصول به حقیقت قضایا و حوادث و احکام، اینها استفاده می‌کردند.

اولیاء الهی در امورشان در آن جایی که ارتباط با تربیت افراد دارد و مربوط به مسائل اجتماعی و صلاح امت است از این مطلب استفاده می‌کنند لذا آنها در این مورد خطا نمی‌کنند. امکان ندارد خطا کنند. این علوم گرچه از منبع وحی و نفوس مطهرهٔ معصومین تراوش پیدا کرده ولی از نقطهٔ نظر رسوخ در نفس بر فرض صحت و تمامیت آنها، در مسئلهٔ رسوخ در نفس آن جا محل سوال و محل تأمل واقع خواهد شد که تا چه مقدار اینها در نفس مخاطبین توانسته تأثیر بگذارد؟ اینها که دیگر بالاتر از آیات قرآن نیست! آیا آیات قرآن توانست ابوجهل و ابوسفیان را تغییر بدهد؟ آیا آیات قرآن توانست معاویه و یزید و حجاج بن یوسف ثقفی را عوض کند؟ اینها بعضی هایشان حافظ تمام قرآن بودند بعضی حافظ

نصف قرآن بودند بعضی حافظ اکثر قرآن بودند یا آن علمایی که در آن زمان بودند و در خدمت دستگاه و سلاطین و خلفا واقع می شدند مگر اینها از همین علوم و از همین آیات قرآن استفاده نمی کردند؟ مگر همین ها کلام رسول خدا را نمی شنیدند؟ مگر همین ها با پیغمبر نبودند؟ مگر همین ها در مقابل پیغمبر نمی نشستند و مشافهتاً از دو لب رسول خدا مطالب را نمی فهمیدند؟ آیا توانست این مسئله آنها را عوض کند؟ دیگر از پیغمبر که بالاتر کسی نداریم. نه! چرا؟ چون عالم تربیت و تشریح، عالم امتحان و اختیار است، اختیار است. و تربیت باید بر اساس اختیار و خواست انجام بگیرد. اگر یک شخصی نخواهد به قرآن گوش بدهد از اول تا آخر قرآن برایش بخوانید این دستش را می کند در گوشش. قرآن نمی تواند دست را از توی گوش بیرون بیاورد. متوجه می شوید؟ قرآن می تواند معانی خودش را به کسی تفهیم کند که گوش خود را باز کرده باشد نه این که بسته باشد.

ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشوة. خدا این گونه افراد را آمده بر گوش و چشم و قلب آنها مهر بطلان زده، ختم یعنی مهر، یعنی پایان نامه، پایان نامه. یعنی این بصر دیگر کاری از او بر نمی آید! می بیند ولی این دیدن در او تأثیری ایجاد نمی کند، می بیند که چاه است می رود می رود در چاه می افتد نه اینکه چاه را نبیند می بیند این عجیب است! یک وقت انسان نمی بیند خواب است اعمی است چشمش بسته است ولی یک وقتی انسان می بیند ولی این دیدن فقط یک انعکاس نور است، همین. اثری بر این انعکاس نور مترتب نمی شود. الان در مقابل من این ستون است من می خواهم حرکت کنم بروم، خب دارم می بینم این جلوی من ستون است تا می خواهم حرکت کنم، بچه هم باشد همین طور، یک بچه دو ساله حالا چرا یک مرد چهل ساله پنجاه ساله؟ یک بچه دو ساله وقتی می خواهد حرکت کند تا چشمش می افتد ستون است همین طور که نمی رود تق کله او بخورد به ستون! نه! می رود نزدیک ستون که رسید یکدفعه می بینی به سمت چپ پیچید چرا؟ چون این دیدن باعث شد که ذهن او را به حرکت بیاندازد فکر او را به حرکت بیاندازد اگر به حرکت نمی افتاد خب می رفت و سرش می خورد دیگر. ما می بینیم و می رویم و در چاه هم می افتیم! این معنا معنای ختم است. نه این که آنها نمی بینند.

آن حقیقت عماء و کوری که در آیات قرآن می فرماید انها لاتعمی الابصار بل تعمی القلوب التي فی الصدور، ای مردم این کوری که شما تصور می کنید کوری نیست پدیده ای است ظاهری، به واسطه علل و عوارضی برای انسان حاصل می شود گاهی اوقات از بین می رود گاهی اوقات می ماند یک مسئله ای است جسمانی، مادی. این را به آن کوری نمی گویند. کوری کوری است که حقیقت انسان را

به شقاوت و ضلالت و گمراهی می اندازد آن کوری را چگونه درمان کنیم؟ این کوری، این عماء، مدتی با انسان است و با به سر آمدن عمر، عمر او هم به سر خواهد آمد، تمام می شود. افرادی که در این دنیا اعمی هستند در عالم مثال و برزخ که اعمی معنا ندارد، معنا ندارد. در آن جا بینایی است زیرا در آن جا ادراک با ادراک ظاهر نیست و ادراک ماده در عالم مثال و ملکوت جایی ندارد و در آنجا این چشم و این عضو مخصوص، در آن جا اصلا راه ندارد. این مربوط به این دنیا است. آن چه که در آن دنیا برای انسان واقعیت پیدا می کند، کوری، کوری، کوری دل است.

عجیب آیه ای است می فرماید ربّ لم حشرتنی اعمی و قد کنت بصیرا خیلی آیه عجیبی است! این آیه مربوط به وضعیت ما در همین دنیا است این آیه را به جای این که ما در روز قیامت به آن برسیم همین امشب بباییم این آیه را بر وضعیت فعلی خودمان تطبیق کنیم نگذاریم کار به قیامت برسد. آیه می فرماید این مردم در روز قیامت هیچ جا را نمی بینند. نه سمت راستش را می بیند نه سمت چپ را می بیند نه جلو را می بیند. چشم دارد نمی بیند. می گوید خدایا چگونه مرا اعمی مبعوث کردی؟ چگونه مرا اعمی برانگیختی در حالی که من در دنیا چشم داشتم می دیدم در حالی که الان هیچ جا را نمی بینم؟ نه این که چشم ندارد چشم دارد ولی جایی را نمی بیند جلویش را نمی بیند آن واقعیاتی که در آن زمان در عالم قیامت خدای متعال به وجود می آورد واقعیاتی است که چشم ظاهر افراد آن واقعیات را نمی بینند افراد جهنم، بهشت را نمی بینند درختهای بهشت را نمی بینند میوه های بهشت را نمی توانند ببینند چرا؟ چون آن میوه های بهشت آن نعمت های بهشت به یک کیفیتی است که متناسب با فرکانس خاص خودش قابل رؤیت است، نه متناسب با وضعیت موجود در دنیا.

الان این امواجی که به گوش ما می خورد بر اساس یک فرکانسی تنظیم شده که این وضعیت گوش، از نقطه نظر فیزیکی با آن فرکانس تطبیق می کند انسان می شنود اگر آن فرکانس بالاتر برود از آن حد یا پایین تر بیاید، این گوش ما نمی شنود الان خیلی از صداها هست گوش ما نمی شنود چرا؟ چون آن وضعیت فیزیکی گوش، سماخ عصب استخوانهایی که در مقدم گوش قرار دارند بعد مسئله را به عصب می رساند بعد حرکت می کند این سلسله اعصاب به یک کیفیتی طراحی شده که آنها نمی تواند از یک حد خاص، چه بالاتر یا پایین تر، اصوات را بشنود چشم ما همین طور است الان خیلی از صور ممکن است در این فضا باشند در همین جایی که نشستیم، در این حسینیه یک صوری است که این صور برای ما قابل رؤیت نیست، قابل رؤیت نیست. منتهی چرا قابل رؤیت نیست؟ چون چشم ما از نقطه نظر وضعیت خودش، وضعیت جسمی و مادی به یک کیفیتی است که نور را در یک طول موج

خاص می‌تواند بگیرد و منعکس بشود و آن شبکه این نور را متمرکز کند در آن نقطه، نقطه ماکولا، نقطه زرد، از آن جا ببرد به سمت مغز. آن طول موج نوری اگر بالاتر برود یا پایین تر بیاید چشم نمی‌تواند ببیند نمی‌تواند درک کند. این نیست به این معنا که الان ما داریم این صور را می‌بینیم رفقا را در کنار هم می‌بینیم فقط مسئله همین است اگر وضعیت ما از نقطه نظر اقتدار روحی و تسلط نفس و به کارگیری اعضا با قدرت نفسانی، به وضعیتی در بیاید که بتواند بر قوانین منطبق بر اجزای نفس، بدن حکومت کند آن موقع ما اصواتی را می‌شنویم که دیگران نمی‌شوند و اشیائی را می‌بینیم که دیگران نمی‌بینند، دیگران نمی‌بینند.

همین اشیاء مادی و همین صور مادی به این کیفیت است فیکف بصور معنوی و به امور معنوی. امیرالمومنین علیه السلام می‌فرماید وقتی که من با پیغمبر به غار حرا می‌رفتم صدای تسبیح ملائکه و مناجات ملائکه و صحبت‌هایی که آنها با همدیگر کردند می‌شنیدم همان طوری که رسول خدا می‌شنید. پیغمبر به امیرالمومنین می‌فرمود انت تسمع ما اسمع و تری ما أری الا انه لانی بعدی^۱ تو می‌شنوی آن چه را که من می‌شنوم و می‌بینی آن چه را که من می‌بینم ولی پیامبر نیستی. هیچ ضرورتی ندارد که انسان برای رسیدن به اینها حتما پیامبر باشد، نه! خدای متعال آن مواهبی را که به پیامبران اعطا نمود می‌تواند به غیر پیامبران هم بدهد. فیض روح القدس از باز مدد فرماید / دگران هم بکنند آن چه مسیحا می‌کرد.

پس بنابراین این علوم و این مسائل اینها چیزهایی نیست که بیاید آن حقیقت نفس انسان را تغییر بدهد بدون این که انسان بخواهد. عالم شرع و تربیت، عالم اختیار است. آنهایی که می‌آمدند پیش رسول خدا می‌نشستند همه با هم یک جا می‌نشستند پیغمبر هم یک مطلب را می‌فرمود به همه، این کلام پیغمبر در آن افرادی که در آن مجلس حضور داشتند در هر کدام یک تأثیر خاصی داشت در یکی صد درصد، در یکی نود درصد، در یکی هشتاد درصد، در یکی سی درصد، در یکی دو درصد و در یکی اصلا اثر نداشت در یکی بدتر! می‌آمد بیرون و مسخره می‌کرد! استهزاء می‌کرد که دارد چه می‌گوید؟ بین چه دارد می‌گوید؟ این که می‌گوید بین چه دارد می‌گوید با همانی که صد در صد اثر گذاشته، هر دو بغل هم نشسته بودند چطور در او صد در صد اثر می‌کند در این اثر نمی‌کند؟ مرحوم آقا یک کتابی دارند به نام وظیفه فرد مسلمان در حکومت اسلام، مسائلی که در زمان

^۱ نهج البلاغه(عبده)، ج ۲، ص ۱۵۸:...إِنَّكَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ وَ تَرَى مَا أَرَى إِلَّا أَنْكَ لَسْتَ بِنَبِيٍّ وَلَكِنَّكَ وَزِيرٌ....

گذشته بوده اینها را در این کتاب ایشان گردآوری کرده بودند البته تا حدودی، چند درصدی. ایشان یک روز به من گفتند فلانی! این کتاب اگر منتشر شود به نظر شما چه تأثیری ایجاد خواهد کرد؟ گفتم قطعا در مقابل این کتاب مواضعی اتخاذ خواهد شد و مقابله خواهد شد، بی بروبرگرد این مسئله هست، این یک مسئله هست. ولی این یک موجی است که برانگیخته می شود بعد کم کم با مرور زمان و انشاءالله با تکامل عقول کم کم فروکش خواهد کرد و وقتی که به ساحل رسید دیگر از آن موج اثری نخواهد بود. ایشان فرمودند بله! مطلب همین طور است. چیزی نگذشت که ما دیدیم سر و صدا برخواست. یک نفر از یک جا بلند شد چیزی نوشت یک نفر از یک جا یک مطلبی گفت یک نفر بالای منبر، من خودم نشسته بودم، در یک مسجدی البته اسمی از کتاب نمی آورد ولی خب معلوم بود که منظور ایشان کیست و مطلب چیست؟ شروع کرد به صحبت کردن. بله! بعضی ها آمدند در این کتاب خودشان را در مقابل بعضی دیگر می خواهند مطرح کنند! خب آقا جان من! حالا یکی می خواهد خودش را مطرح کند خب مطرح کند. آیا این مطلبی که گفته دروغ گفته یا راست گفته؟ چرا اول به دنبال راست و دروغش نیستی جان من؟ چرا؟ انسان وقتی که یک مطلبی را، این همان قرآن است ها تفاوت نمی کند این که ما الان تعجب می کنیم چرا افراد در زمان پیغمبر بودند مطالب پیغمبر را می شنیدند و بعد مسخره می کردند؟ خب بفرما همین الان، همین شب دوشنبه، هان دوشنبه است دیگر؟ در همین وضعیت فعلی. انسان هزار و چهارصد سال پس از اسلام همان انسان ۱۴۰۰ سال قبل است هیچ تفاوت نمی کند هیچ فرقی نمی کند مدرکاتش یکی است نغسانیات او یکی است صفات او یکی است تمایلات او یکی است اغراضش یکی است میلش یکی است خواستش یکی است منتها در یک زمان اسباب و وسایل وصول به تمنیات بیشتر است در یک زمان کمتر است. در آن زمان سابق نرون و چنگیز و مغول و تیمور و شاپور و داریوش و اسکندر و اینها بودند، لشگرکشی می کردند از این طرف به آن طرف و این کشور را بگیریم و آن کشور را بگیریم برای چه برویم کشور بگیریم؟ برای چه برویم این را فتح کنیم؟ چرا؟ چون ما حکومت کنیم! ما ما ما! حالا اگر جناب اسکندر شما نمی رفتی یک جا را بگیری از عمرت کم می شد؟ از نان و خوراکت کم می شد؟ نه! شاید راحت تر هم بودی چون تا حالا کشورگشایی دردسر دارد چون بالاخره فکر یک منطقه را باید بکنند ولی الان باید فکر منطقه دیگر را هم بکنند بالاخره اوضاع که آرام نمی ماند امروز این جا بلوا می شود و فردا یک جای دیگر شورش می شود پس فردا یک جای دیگر. خیال نکنید اینهایی که این طرف و آن طرف می رفتند و لشگرکشی داشتند خواب راحت داشتند نه! خواب راحت را ما داریم. ما که راحتیم. آن اسکندر و داریوش و اینها، خواب راحت نداشتند

دائماً در ذهنشان بود که فلان مملکت شورش شده یا نه؟ فلان جا سر به طغیان برداشتند یا برنداشتند؟ فلان جا مالیات را پرداختند یا نپرداختند؟ فلان جا از تحت اداره و حکومت اعلیحضرت شاهنشاه مثلاً بیرون آمدند یا نیامدند؟ دائماً در این افکار بودند. یک تاجی هم می گذاشتند سرشان، چند من تبریز هم فرض کنید که وزنش بود آدم وقتی نگاه می کرد تعجب می کند! ترس برش می دارد چیست این قضیه؟ این نیست خودش از این قالب اگر دربیاید وزنی ندارد دارد با تاج و وزنه بر خودش وزن اضافه می کند! اگر آن تاج را از سرش بردارند اگر این [قپه ها را] از این جاها دریاورند بیاندازند، اگر این لباسها را بکنند، این بشود یک پیراهن و یک شلوار، اصلاً نگاهش نمی کنند کسی اصلاً نگاهش هم نمی کند آدم خیال می کند خیارفروش و سبزی فروش که دارد در خیابان راه می رود [با این] یکی است. این نیست خودش را در ضعف می بیند می آید از اسباب و وسایل خارجی و دنیوی، هی بر خود اضافه می کند تا به این وسیله بزرگ شود تاج می گذارد بر سرش این قدر! یک تاج کذا! عبای کذا می اندازد شل کذا می پوشد طناب این جا آویزان می کند.

اینها که سابق بودند ما می دیدیم، سابق، در زمان رژیم گذشته، اینها که از این طنابها آویزان می کردند نمی دانم چند کیلو طناب همین طور این طرف و آن طرف، سنگین نمی شدند؟ راه می رفتند. واقعا انسان وقتی که چشمش به اینها می افتاد می بایست بنشیند و تماشا کند، سیر کند. آقا نشسته در صندوق عقب! ببخشید در صندلی عقب! فرق نمی کند همه اش صندوق است، نشسته و دارد به بیرون تماشا می کند ما آن موقع گاهی اوقات که از خیابان رد می شدیم و اینها، اینها را می دیدیم که با ماشینها می آیند و می روند. جدا تماشایی بود ها! تماشایی بود که این الان در چه عالمی دارد سیر می کند؟ در کجاها دارد می رود؟ آدم می آید این دنیا را ببیند این تخیلات را بیاید تماشا کند و عبرت بگیرد نه فقط تماشا کند، این طور.

وقتی که یک مرتبه اراده و مشیت پروردگار آمد و آن بارقه جلال بر مغز این ستمکاران فرو آمد دیگر نه دیری بود نه دپار یکی از این طرف فرار کند یکی از آن طرف فرار کند یکی این را بگیرند و این را اعدام و آن را چیز کن و اصلاً بساط را چنان در هم پیچید که کأن لم یکن شیئا مذکوراً! سلطنت ۲۵۰۰ ساله همه بر باد رفت! همه بر باد رفت! انگار که هزاران سال از این قضیه گذشته! از این رو به آن رو. اینها برای ما عبرت است ها! اینها برای ما فاعتبروا یا اولی الابصار است. امیرالمومنین علیه السلام وقتی که در آن طاق کسری، ایوان مدائن عبور می کردند، در مسیر ظاهرها صفین بوده، در آن جا وقتی که می رسند می آیند در آن ایوان مدائن دو رکعت نماز می خوانند و این آیات را در آنجا می خوانند

قرائت می‌کنند کم ترکوا من جنات و عیون..... چقدر اینها از جنات و بهشت های دنیا باقی گذاشتند و رفتند! چقدر در دنیا سعی کردند که اینها را بسازند! عمران کردند عمرشان را گذاشتند مردم را به کار گرفتند مصالح مردم را برای رسیدن به عیاشی های خودشان بر باد دادند امکانات ملت را برای رسیدن به منویات خودشان، همه را فانی و فنا کردند برای دو روزه دنیا، حالا بیایید نگاه کنید ببینید چه باقی مانده؟ مستحب است انسان وقتی که آنجا می‌رود دو رکعت نماز بخواند نه این که آن جا مکان ارزشمندی است! نه! این جا قصر سلاطین ظلم و جور و فاسق بوده، آن کاخ انوشیروان فاسق و فاسد و ظالم بوده، کاخ سلاطین ساسانی بوده در آن جا. ولی نماز برای تقرب است. خدا می‌گوید نماز بخوان تا ببینی که من چه کردم با اینها و دنیا با اینها چه کرد؟ توجه بکن به من در این جا تا این که این حالت عبرت در نفست جا بیافتد. برای این می‌گویید نماز بخوان. این حالت ارتباط در این همچنین موقعیت، دل و روح و نفس تو را تغییر بدهد و عوض کند و دگرگون کند. مردم به دنبال اعتبار هستند.

امام سجاد علیه السلام می‌فرماید معرفت من ای مولای من، دلیل من به سوی تو است شناختی که من دارم ولی مردم چه هستند؟ مردم به دنبال شناخت هستند؟ نه! به دنبال اعتبارات هستند. به دنبال تخیلات هستند. چندی پیش یک دعوتنامه‌ای برای ما از یک جا آمد راجع به یک جریانی که مربوط به ائمه و مهدویت و اینها بود. کارت را که من نگاه کردم دیدم که در آن جا علما و دعوت شدند ولی آن چه که نظر من را جلب کرد در این دعوت دیدم اسم فلان مسئول با خط سبز درشت و روشن که بله! سخنرانی هم توسط یک همچنین مسئولی هست. در حالی که خب من حساب کردم دیدم میزان اطلاعات این‌ها نسبت به امام علیه السلام در حد عرف عادی است. آمدن و برای امام علیه السلام مجلس درست کردن و بعد هم به این نحوه چه معنایی دارد؟ چه معنایی دارد؟ حالا یک نفر که از نظر.....! اما چون مسئله مسئله خصوصیات و این عناوین و حیثیت‌ها، این گونه مطالب هست این مطلب می‌آید آن چنان در مقابل چشم انسان بزرگ جلوه می‌کند و جلوه نمایی می‌کند که واقعیت علم و معرفت به امام را تحت الشعاع خودش قرار می‌دهد خب فلان عالم که خیلی بهتر بود اسمش آورده شود فلان فاضل که خیلی بهتر بود اسمش آورده بشود فلان...، ولی نه! برای امام علیه السلام جلسه درست می‌کنیم ولی بر اساس تخیلات و توهمات.

یک روایتی از امام باقر علیه السلام است که می‌فرماید اذا قام قائمنا وضع الله یدیه علی رؤس

العباد و تم به ایمانهم و کمال به عقولهم^۱ وقتی که قائم ما ظهور کند خدا دستش را روی سر افراد قرار می دهد ایمان آنها را تمام و عقول اینها کامل می شود چرا این طور است؟ امام علیه السلام وقتی که ظهور کند نه این که امام یک تصرف بکند در افراد مثل یک آمپول، آمپول می زنند یکی مریض است آمپول می زنند خوب می شود پنی سیلین می زنند واکسن می زنند. امام نمی آید سرم بیاورد یکی یکی به افراد سرم بزند آمپول بیاورد، نه! تصرف نمی کند. امام می آید محیط را محیط عقلانی می کند ارتباطات بین افراد، همه ارتباطات عقلانی است، دیگر بر اساس حیثیت و شخصیت و بالا و پایین و ریاست و مرئوسیت نیست، ارتباطات همه عقلانی است. در یک همچین وضعیتی انسان خواهی نخواهی منطقی می آید بر اعمالش حکومت می کند وقتی که رفت به یک مسئول مراجعه کرد دیگر نباید یک ساعت پشت در بماند بعد بگویند که کنفرانس دارند سمینار دارند چه دارند! نه! وقتی که می رود در باز است، ایشان هم گرفته نشسته، نه پشت میز روی زمین! روی زمین. تمام این میز و مبل و صندلی و دم و دستگاه و اینها را همه را امام زمان می گذارد کنار و می دهد به هیزمی، به بخاری هیزمی هست، به درد بخورد. همه می رود آن جا، قشنگ فرش می اندازند و پستی می گذارند! بله بنشینید روی زمین همه بنشینید روی زمین.

ما یک وقتی در یک مجلس روضه در زمان گذشته، مرحوم آقا خدا رحمتشان کند سالی یک مرتبه می رفتند، روضه امام حسین، یکی کسی در نزدیکی منزلمان بود از دوستان، البته دوست نبود آشنا بود، روحانی خوبی بود و با همان افرادی که منتسب به دستگاه بودند بی ارتباط هم نبود یعنی خودش وابسته به دستگاه نبود ولی از نظر فامیلی و اینها، خب با آنها ارتباطاتی داشت. در مجلس روضه او این افراد هم می آمدند. آن وقت مجلس روضه را دو قسمت کرده بود یک قسمت صندلی گذاشته بود آن کنار، یک قسمت هم مردم. آن هایی که می آمدند از آقایان همین با وضعیت خاص خودشان، آنها می رفتند روی همان صندلی می نشستند بقیه مردم بیچاره هم روی زمین می نشستند ما هم جزو همین مردم بودیم که می آمدیم روی زمین می نشستیم و خلاصه حالا گاهی جا بود برای تکیه دادن گاهی هم جا نبود ما همین وسط می نشستیم. در روضه سیدالشهدا که نباید یکی روی صندلی بنشیند بقیه روی زمین! همه باید روی زمین بنشینند. دو قسم کردن معنا ندارد. شما می خواهی اعتبار و حیثیت خودت را در روضه و مجلس امام حسین نگه داری؟ نه جانم! این جا خریدار ندارد این جا فایده ای ندارد.

^۱ الکافی، ج ۱، ص ۲۵: إذا قام قائمنا وضع الله يده على رؤوس العباد فجمع بها عقولهم و كملت به أحوالهم.

کسی که در مجلس مناسبت‌هایی مذهبی شرکت می‌کند باید مثل سایر افراد باشد هر کسی می‌خواهد باشد. اگر همه روی صندلی نشستند این هم بنشیند اگر همه روی زمین نشستند او هم باید بنشیند روی زمین. چه تفاوتی می‌کند؟ منتهی آن‌ها از آن جایی که خودشان را تافته جدا بافته‌ای می‌دیدند آن‌جا صندلی می‌گذاشتند و همه می‌رفتند [روی] صندلی می‌نشستند [چون] عارشان می‌آمد که بیایند جزء مردم و در آن‌جا قرار بگیرند! این می‌شود چه؟ این می‌شود اعتباریات.

در زمان امام زمان مجلس یکی است. این می‌شود مجلس عقلانی بعد هر کسی آمد آن‌جا، هر کسی هم برای خودش نفس و نفسانیات داشته باشد هی دنبال صندلی می‌گردد می‌گویند آقا بیخود زور نزن این‌جا صندلی‌ها را همه را فرض کنید که دادیم بیرون! قشنگ مثل بقیه بنشین یا بنشین یا برو! مجبور است خودش را منطبق کند عقلش می‌رود بالا همین که می‌آید خودش را منطبق می‌کند یعنی عقلش را بالا برده اما اگر می‌آمد نه! بفرمایید آقا! برای این‌آقا یک صندلی بیاورید برای این‌آقا صندلی بیاورید با بقیه یک سر و گردن بالاتر که همه ببینند مثلاً فرض کنید که بنشیند، این گرچه از افراد عادی می‌رود بالا ظاهراً ولی عقلش از افراد عادی می‌آید پایین، این ترازو این طوری است آقا! تناسب معکوس دارد. ظاهر برود بالا عقل می‌آید پایین. ظاهر بیاید پایین عقل می‌رود بالا. در زمان امام زمان علیه السلام ارتباطات همه بر اساس عقل است و بر اساس منطوق و بر اساس واقعیت. آدم این‌جا می‌رود می‌بیند که از اعتبارات خبری نیست آن‌جا می‌رود می‌بیند خبری نیست آن‌جا می‌رود می‌بیند خبری نیست کم شروع می‌کند خودش را عوض کردن و تغییر دادن، با آن مسیر تربیتی و مکتب واقعی امام زمان علیه السلام خودش را تطبیق می‌دهد عقلش می‌رود بالا. این معنای وضع الله یده است نه این که امام علیه السلام یک سرم بیاورد یکی یکی به همه بزند فرض کنید که یکدفعه عقلشان از یک افسوسم فرض کنید که برسد به یک... نه! عقول همه هست و وضعیت همه هست الا این که محیط به نحوی خواهد شد که انسان در آن محیط دنیا را کنار می‌گذارد تخیلات را دیگر کنار می‌گذارد اعتبارات را دیگر در آن‌جا کنار می‌گذارد در آن‌جا کنار می‌گذارد. معرفت می‌شود معرفت واقعی.

پس بنابراین از کلام امام سجاد علیه السلام این نتیجه را گرفتیم که آن‌چه که موجب تقرب انسان است به پروردگار، مسئله مسئله معرفت است. امام هم می‌فرماید ای خدا! ای مولای من، من به تو معرفت پیدا کردم نه معرفت شناسنامه‌ای که بله! بالاخره در عالم وجود یک خدایی باید باشد هر بنا یک بنایی دارد پس بنابراین یک صانعی بر این مصنوع باید سبقت گرفته باشد! خب خدا می‌گوید خیلی ممنون اگر این را هم نمی‌گفتی چکار می‌کردی؟ خب افلا گفتی ما هستیم نیامدی بگویی آن صانع هم

وجود ندارد این حرفها همه آنها بیخود است! نه! امام سجاد می فرماید خدایا من به مقام معرفت به تو رسیدم، دیگر نمی توانم ول کنم.

چندی پیش بود یکی از فضلا داشت صحبت می کرد، آدم خوبی هم هست اتفاقا، آدم خوبی است، یک روایتی داریم که پیغمبر به اصحاب فرموده بودند هر کسی که فرزندی می زاید مرا خبر کنید و هر کسی که از دنیا می رود مرا خبر کنید که بروم برای دیدن او. این شخص می گفت که بله! پیغمبر این کار را می کرد که از آمار مردم اطلاع داشته باشد! جدا می گفت ها! این همین قدر می فهمید! آمار دستش باشد! مگر پیغمبر با خودش مثل این دفتردارها دفتر بر میداشت می برد اسم بنویسد و فلان بکند؟ واقعا پیغمبر می خواست آمار دستش باشد؟ هان؟ پیغمبر چه دیدگاهی داشت در این سوالی که از افراد می کرد؟ در نفس او چه می گذشت؟ برای همه هم داشت صحبت می کرد ها! چه می گذشت در نفس پیامبر؟ پیغمبر در آن موقع که می گفت اگر فرزندی به دنیا آمد مرا خبر کنید احساس می کرد مظهر تمام آثار جمال و جلال پروردگار از عالم ذات پا به عرصه وجود گذاشته بنده خدا! وجود نازل حق در این عالم تجلی پیدا کرده، برویم بینیم این را. این را زیارت کنیم. حقیقت نفخت فیه من روحی الان در عالم اعیان تجسم پیدا کرده، وجود نازل حضرت حق در عالم دنیا پا به عرصه وجود گذاشته، این را پیغمبر دارد می فهمد. وقتی که یک قنداقه را پیش پیغمبر می آوردند شما خیال می کنید پیغمبر این را مثل یکی از اشیاء به آن توجه می کرد؟ واقعا الان دیدگاهی که ما نسبت به یک بچه قنداقه تازه به دنیا آمده داریم چه دیدگاهی [است؟] ما، امثال ما، در هر مرتبه، اگر نیاورند بدهند دست ما یک ساعت این جا باشد اعتنایی به او نمی کنیم یعنی بین او و بین یک بچه حیوانی که به دنیا آمده فرق نمی گذاریم! غیر از این است؟ این که بنده می گویم چون دیدم که دارم می گویم، دیدم. انگار نه انگار اصلا یکی موجود ذی روحی به نام انسان به نام خلیفه الله به نام مظهریت اتم اسماء و صفات الهی در این جا نشسته، در این جا قرار دارد، انگار نه انگار. وقتی صدایش درمی آید گرسنه شده بیاید شیر به او بدهید، همین! بیاید شیر به او بدهید گرسنه شده، ببرید نظیفش کنید ببرید تمیزش کنید ببرید شیر به او بدهید ببرید چیز کنید.

اما پیغمبر چه دیدگاهی نسبت به بچه دارد؟ وقتی بچه را [به] پیغمبر می دهند پیغمبر احساس می کند که وجودی الان در آغوش او قرار گرفته است که شرق و غرب عالم را در هیمنه و در قدرت نفسانی و ولایی خودش قرار داده گرچه الان به صورت کوچک است گرچه بیش از دو یا سه کیلو وزنش نیست ولی این یک روح و نفسی دارد که آن روح و نفسش تمام عالم وجود را گرفته و در

خودش هضم کرده و می‌خواهد حرکت کند و به آن مقام تفصیل برسد، این را پیغمبر دارد احساس می‌کند. لذا می‌گوید برای دیدن او برم. آمار به دست بیاورم؟ به به ماشاءالله! بروم دیدن، بروم به آن پدر و مادر تبریک بگویم، بگویم چه مسئله و برکتی خدا نصیبشان کرده؟ بگویم خدا چه فیوضاتی از این فرزند تا مادامی که در این دنیا است برای آنها نوشته خواهد شد؟ اینها را بروم بگویم. بگویم چه نسلی از این به وجود خواهد آمد و چه برکاتی در این عالم ایجاد خواهد کرد؟ بروم و بگویم آن حقیقت وجود چه ظهوراتی به واسطه این از خود بروز خواهد داد؟ اینها را همه را پیغمبر دارد ادراک می‌کند دارد می‌فهمد لذا می‌گوید تناکحوا تکتثروا و انی اُباهی بکم الامم...^۱ ای امت من نکاح کنید ازدواج کنید بچه بیاورید زیاد بچه بیاورید اگر شده بچه سقط شود اشکال ندارد یکی از امت من حساب می‌شود! سقط دیگر چرا؟ چون همین که بچه آن حقیقت وجودی او تشکیل پیدا کرد آن مظهریت اسماء و صفات الهی را به خود خواهد گرفت چه سقط بشود چه سالم به دنیا بیاید دیگر تفاوت نمی‌کند.

یعنی پیغمبر مباهاتی که می‌خواهد بکند بر امت، مباهات بر جمعیت است؟ یعنی به حضرت موسی بگوید که شما فرض کنید که امت تو ۲۰۰۰۰۰۰ هزار نفر جمعیت داشت امت ما ۲ میلیارد جمعیت دارد! مگر این هنر است؟ به حضرت عیسی در روز قیامت بگوید که امت تو فرض کنید که - الان مسیحی‌ها چقدر هستند؟ - یک میلیارد پانصد هزار میلیون هستند جمعیت امت ما که مسلمانها هستیم ۳ میلیارد است تقریباً، البته کمتر است. ما آمار که می‌خواهیم بگیریم در روز قیامت بیشتر است! این را می‌خواهد بگوید؟ به حضرت ابراهیم آن را می‌خواهد بگوید؟ یعنی کثرت جمعیت ملاک برای برتری و فضیلت پیامبران الهی است بر همدیگر! خب این به حضرت عیسی چه ارتباطی دارد؟ به حضرت موسی چه ربطی دارد؟ امت ما بیشتر هستند، خب بیشتر هستند که هستند مگر بیشتر بودن فضیلت است؟ یا این که نه! به واسطه کثرتی که برای امت پیغمبر به وجود می‌آید حقایقی در عالم وجود تحقق پیدا می‌کند که حتی وجود خود رسول خدا از این حقایق بهره مند می‌شود، از برکات این نفوس او بالا می‌رود از برکات ظهورات درعالم کثرات تأثیر در وحدت او می‌گذارد و او را بالا می‌برد و سعه او را بیشتر می‌کند و موجب استجلاب مظاهر الهی می‌شود. اسماء و صفات الهی را بر وجود..... ما که صلوات برای پیغمبر می‌فرستیم - اللهم صل علی محمد و آل محمد - این صلوات ما برای پیغمبر و برای ائمه چه نتیجه دارد؟ مگر آنها به مقامات کمال نرسیدند؟ بعضی‌ها می‌گویند که دیگر خب آنها

^۱ جامع الأخبار (للشعیری)، ص ۱۰۱: و قال صلی الله علیه و آله و سلم: تناکحوا تناسلوا تکتثروا فانی اُباهی بکم الامم یوم القیامة و لو بالسقط.

رسیدند. جواب این است کمال مگر حد یقفی دارد؟ مگر کمال محدود است؟ اگر یک روزی به آن جا رسیدیم که ذات الهی را توانستیم به آخرش اطلاع پیدا کنیم کمالات هم در آن جا متوقف خواهد شد ولی مگر ذات الهی لایتناها نیست؟ مگر مطلق نیست؟ مگر محدود است؟ وقتی که ذات محدود است آثار او هم محدود خواهد شد وقتی که ذات نامحدود باشد آثار او هم نامحدود خواهد بود پس رسول خدا در عین حیات مراتب کمال تا خدا خدایی می کند بر سعه او اضافه می شود و بر مراتب او اضافه می شود و بر برکات از ناحیه پروردگار اضافه می شود و از جمله صلواتی که ما می فرستیم.

این صلوات باعث می شود که هی اضافه بیاید، این می رود بالا می خورد به خدا، وقتی خورد به خدا از آن جا می خورد به پیغمبر. این درود ما در مقام اتصال نفس ما به ذات پروردگار به آن مقدار خلوص و به مقدار معرفت ما، آن می خورد به ذات پروردگار و بعد انعکاس رفلکس می کند، این انعکاس پیدا می کند به نفس پیغمبر. از آن جا که می آید به نفس پیغمبر با آن که از این جا رفته دیگر تفاوت می کند، آن جا ضریب پیدا می کند، ضریب بی نهایت پیدا می کند. آن که از ناحیه ما بالا رفته ۲ درصد است آن که از ناحیه خدا آمده یک میلیارد می خورد به پیغمبر. لذا مرحوم آقا می فرمودند اگر برای گذشتگانان می خواهید کار خیر کنید ثوابش را به روح پیغمبر بفرستید بیشتر می شود. اگر می خواهید برای گذشتگانان قرآن بخوانید قرآن را برای پیغمبر بخوانید و نیست برمی گردد چون او هست، از نفس پیغمبر ثواب به او می رسد نه این که از نفس شما. از نفس شما می خواهد به آن مرده و متوفی ثواب برسد سه درصد می رسد چهار درصد ده درصد ولی حالا که ثوابش را به پیغمبر اهدا کردید یک میلیون به او می رسد. حج می خواهید انجام بدهید برای پیغمبر انجام بدهید. طواف می خواهد بکنید برای پیغمبر بکنید نماز می خواهید بخوانید ثوابش را برای پیغمبر، قرآن می خواهید بخوانید ثوابش را برای پیغمبر، انفاق می خواهید بکنید برای پیغمبر یا برای امام زمان فرقی نمی کند یعنی منظور معصوم است. این مطالب را که می فهمد؟ این جاها به دست می آید؟ این که گفتم معرفت هر جایی پیدا نمی شود، می آید آقا می گوید پیغمبر می خواهد آمار دریاورد، آمار به دستش بیاید! مرحوم آقا می فرمودند وقتی که من در خیابان راه می روم همین که می بینم یک زنی حامله است احساس می کنم خودم را با آن زن در مجرای نزول ذات پروردگار متحد می بینم، این حرف را جان من! اصلا کسی نمی فهمد! نمی فهمد! خب یعنی چه آقا؟ اتحاد یعنی چه؟ آن وقت برمی دارند مقاله می نویسند به روح مجرد ایراد می گیرند! بله! آقای حداد که در اتوبوس حرکت می کرد و آن قضیه شمردن افراد، این حرفها چیست آقا؟ این مطالب چیست؟ کی ایراد می گیرد؟ آقایانی که درس خارج می دهند و رساله دارند!

مطلب به این عادی، به این سادگی که دهها بار برای خود ما در حیات خودمان اتفاق افتاده، انکار می‌کنیم! چرا؟ چون انگشتان خود را در گوش فرو کردیم و الا آقا جان! شما این مطالب را نمی‌دانی خب بیا پپرس، جوابت را بدهند. دو دو تا چهار تا جوابت را می‌دهند. وقتی ذهن انسان از خود غفلت بکند به اطرافیان می‌پردازد و از خود غافل می‌شود برای خود ما هم اتفاق می‌افتد بسیار هم اتفاق می‌افتد. به همین سادگی. آن وقت ما می‌آییم شروع می‌کنیم مسخره کردن! کتاب می‌نویسم مسخره می‌کنیم! کلام اولیای الهی را استهزاء می‌کنیم. که چی یعنی؟ که چی یعنی؟ افرادی که از نظر ظاهری به مراتب از شما اعلم بودند این کتابها را نوشتند چه برسد حالا به باطن. انها لاتعمل الابصار بل تعمل قلوب التي فی الصدور معنایش این است وقتی هم که با آنها صحبت می‌شود که بیایید مطلب را برگردانید نه نه مسئله ای نیست می‌گذرند.

مرحوم آقا می‌فرمودند این کلام رسول خدا که می‌فرمودند انی اباهی بکم یوم القیامه ولو بالسقط، آمار نیست. معنایش این است که آن حقیقت وجودی ذات پروردگار هر چه بیشتر در این عالم ظهور پیدا بکند خب بهتر است کثرات وجودی بیشتر است حالا ما بعد از نود سال درس خواندن، نظره ما و رأی ما و اعتقاد ما نسبت به افراد با اعتقاد انسان نسبت به حیوانات و موش و گربه فرق نمی‌کند هرچه فرزند کمتر زندگی بهتر! فرق نمی‌کند. عین حیوان! چطور مثلا فرض کنید که در یک شهر یک حیوانی زیاد باشد می‌آیند می‌زنند می‌برند. این بچه‌هایی هم که به دنیا می‌آیند حیوان هستند! حیوان هستند دیگر! هر چه کمتر بهتر! اینها باعث می‌شوند زندگی ما مختل شود آذوقه، ما در مضیقه بیافتد گرفتاری ما بیشتر شود، حیوانها چطور! اینها هم تفاوتی ندارند. آن چه فکر می‌کند ما چه فکر می‌کنیم؟ او می‌گوید وقتی که من یک زن حامله‌ای را می‌بینم خودم را با مجرای وجودی ذات پروردگار که دارد در این عالم آن حقیقت خودش را دارد تنازل می‌دهد خودم را با آن حقیقت وجودی در یک مجرا می‌بینم، با آن طفل در شکم آن زن که هیچ ارتباطی هم با من ندارد من خودم را با او متحد می‌بینم، به یک معنا دارم احساس می‌کنم. ما می‌آییم می‌گوییم اینها کی هستند اصلا فرض کنید که چیست؟ حالا قبل از چهار ماه هم درآمد در آمد این که نیاز به مسئله‌ای نیست! اگر یک اشکالی بود درش بیاورید و ببرید بریزید دور! رها کنید و در سطل آشغال بریزید و....! اینها از کجا آمده؟ این تفکرات از کجا آمده؟ آن تفکرات از کجا آمده؟ این معرفت از کجا آمده؟ آن معرفت از کجا آمده؟ این معرفت معرفتی است که در کتاب یافت نشود.

از آن طرف پیغمبر می‌فرماید وقتی که یکی از دنیا رفت به من بگوئید، می‌خواهد آمار دربیاید

که چند نفر کم شدند! نه! می‌خواهد برود سر بزند تسلیت بگوید به بازماندگان تسلی بدهد آنها را دعوت به صبر کند نصیحت کند صحبت کند، صحبت پند و نصیحت آمیز به آنها بیان کند، آنها را نسبت به راه امیدوار کند. الان چکار می‌کنند؟ تمام شده دکور و تئاتر و...! از اول چه اعلامی را بدهیم؟ دست گلها بیاوریم! اتوبوسها خبر کنیم! جمعیت را زیاد کنیم هر چه جمعیت بیشتر! به نمی‌دانید آقا در تشییع فلان شخص چند نفر آمدند آقا؟ چند نفر؟ با همدیگر وقتی صحبت می‌کنند خبر ندارید آقا چه جمعیتی بود؟ خبر ندارید آقا چه تجلیلی شد؟ خبر ندارید آقا چه مسائلی...؟ بعد هم دوربینها یکی یکی می‌آورند یکی آن جا بگذار یکی این جا بگذار آدم وقتی می‌رود مجلس فاتحه، انگار این جا عکاس خانه است! پلاکاردها را وقتی که می‌بیند اصلا هیچ ارتباطی با این شخص پلاکارد ندارد. عمه نوه دختر عمه عم قزی دختر کسش مرده حالا اصناف دارند به این تسلیت می‌گویند! برو بابا! مادرزن پسرخاله فرض کنید که دخترعموی جد و هفت جدش مرده...! آدم آن جا نمی‌دانم به چه نگاه کند؟ به قرآن نگاه کند؟ به پلاکارها یکی پس از دیگری؟ چند توپ پارچه همین طوری دور مسجد و حسینیه! اصناف فلان تسلیت گفتند! برای عمه خودشان گفتند! بازارهای فلان تسلیت دادند! خب بابا گوشی را برمی‌داشتی به او تسلیت می‌گفتی این بازیها چیست؟ بعد هم دوربین بیاورند در صحنه یکی یکی افراد....!

بنده در یک مجلس روز عاشورا بعد از ظهر در طهران که مربوط به یکی از افراد معروفین بود شرکت کردم نفهمیدم که برای عزای سیدالشهدا گریه کنم یا عزای این بدبختی که این مجلس در خانه او انداخته؟ جلوی افراد دوربین این قدری آورده یکی یکی از این آقایانی که می‌آیند و وارد مجلس می‌شوند و می‌نشینند، از این ها فیلم بردارند! آخر خجالت نمی‌کشید بعد از ظهر عاشورا منبری دارد روضه می‌خواند با صدای بلند مردم دارند گریه می‌کنند، دو نفر ایستادند یکی آن گوشه را یکی این گوشه را، حالا ول که نمی‌کنند، بلند می‌شوند می‌برند جلو! یکی یکی می‌برند در کله افراد که چطوری گریه می‌کند؟ چطوری در این پیشانی می‌زند؟ یکی یکی قشنگ این آقای فلان آقای فلان آخر این روضه امام حسین شد تو را به خدا؟ واقعا عجیب است! کی ما باید به خودمان بیایم؟ کی باید معرفت پیدا کنیم؟ کی باید این تئاترها را کنار بگذاریم؟ کی باید کنار بگذاریم؟ خجالت دارد واقعا! تمام کارها همه بر اساس ابراز و مقام اثبات و همین! بر اساس....!

امام علیه السلام که می‌آید، این مسائل را از بین می‌برد. روضه می‌شود نه این که در زمان امام زمان روضه نیست اتفاقا اول روضه خوان برای سیدالشهدا خود امام زمان است. همان روضه‌ای را که

روضه چیز هست، از ناحیه مقدسه، آن را حضرت می‌آید در بالای سر قبر جدش می‌خواند. مجالس عزا در زمان امام زمان هست مجالس تبلیغ هست مجالس وعظ هست تمام اینها، منتهی دیگر تئاتر نیست دیگر پلاکارد و دوربین نیست. همه قشنگ می‌نشینند توجه می‌کنند اندرز می‌گیرند می‌پذیرند وقتی که رفتند بیرون عمل می‌کنند. این می‌شود مجالس زمان امام زمان. دکور دیگر نیست فیلم نیست بازی نیست لذا عقل همه کامل می‌شود.

خب راجع به مسئله معرفت خیلی دیگر صحبت کردیم انشاءالله دیگر به تتمه عبارت برسیم. امام علیه السلام می‌فرماید این معرفتی که من دارم این معرفت من دلیل به سمت تو است. مرا به تو هدایت کرده. نه معرفت سایر افراد. معرفت سایر افراد معلوم نیست انسان را دعوت به آن جا کند. دعوت به خود می‌کند. هان! شما نمی‌دانستید رفقا ما چند تا خدا داریم؟ الی ماشاءالله! به تعداد تمام نفوسی که خدا خلق کرده یک خدا هم وجود دارد! هر کدام از ما یک خدا هستیم منتهی خداهایی که هست تفاوت می‌کند، خدای کوچک و خدای بزرگ و بعضی‌ها خدایی دارند که زده روی دست آن خدای واقعی! آن قدر الی ماشاءالله بزرگ است و این قدر عظیم است که اصلاً نمی‌شود کاریش کرد، نمی‌شود کوچکش کرد این را! خیلی آقا این خدا بزرگ است! هی آمدیم خدا را بادش کردیم! خودمان ها!

امام علیه السلام می‌فرماید آن معرفتی که من دارم به تو، آن معرفت و شناخت باعث شده که من دلالت و راهنمایی به تو پیدا کنم ولی معرفت‌هایی که در این دنیا هست همه دلالت بر خداهای دروغین، است خداهای ساختگی است به خدای واقعی کدام معرفت رهنمون است؟ انشاءالله برای تتمه مطلب اگر خداوند توفیق بدهد برای جلسات بعد.

اللهم صل علی محمد و آل محمد